

مطلبی که برگردان فارسی آن را از زبان فرانسه در اینجا می خوانید، حاصل گفتاری است از پیتر بروک با مدرسین و هنرمندان فرانسوی که به طور اعم راجع به تئاتر و به طور اخص درباره کتابی است از نامبرده به نام «فضای خالی» که قسمت هایی از آن به ترجمه حسن مرنندی منتشر شده است. به امید آن که روزی به همت هنر دوستان نه تنها این کتاب بلکه بسیاری کتب دیگر که در واقع کتب پایه ای هنر تئاتر هستند ترجمه شده و در اختیار هنرمندان و هنر دوستان فارسی زبان قرار گیرد. کتاب "Le diable, c'est l'ennui" که ترجمه تحت الفظی آن «شیطان، ملال است» در مجموعه «تئاتر و آموزش» به همت انتشاراتی Actersud منتشر شده است.

این ملاقات که به تدبیر بخش تئاتر و هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ فرانسه ترتیب یافته بود تأمل و تفکری بود درباره کتاب «فضای خالی» پیتر بروک که وارد برنامه درسی دبیرستان شده است.

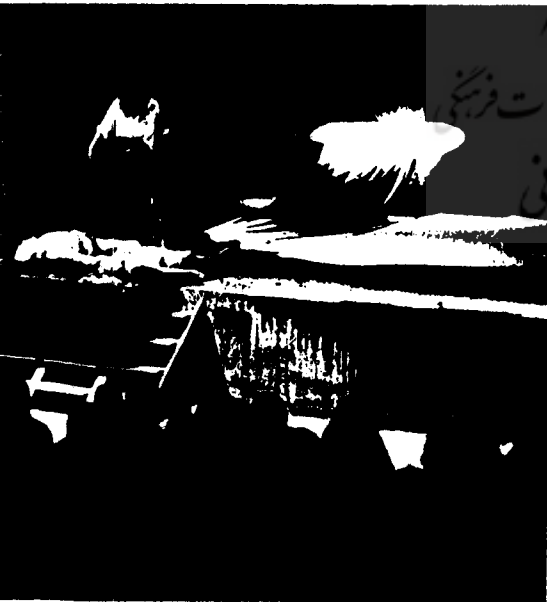
درس تئاتری پیتر بروک را چگونه باید به رشته تحریر درآورد؟ و در عین حال چگونه باید از هرگونه عقیده ثابت ولایتغیر Dogme پرهیز کرد و به خصوص چگونه باید وجد و سرور تفکری را که دائماً در حال تغییر و تحول است نگاه داری کرد؟

ما به سادگی سعی کردیم که شخصیت زنده او را - این عامل اساسی حیات را - در عین نگاه داری تقدم و تأخر جلسات، و نگاه داری ضرباهنگ و ریتم جلسه ملاقات به رشته تحریر درآوریم.

جلساتی که گاه به گاه با تمرینات کوتاه تئاتری همراه بود، گاه با سؤالات شرکت کنندگان جلسه و گاه با یکی دو تنفس. با این امید که این «تحریر - تفرج» در فضای تئاتری او نگاه دارنده حالت غریزی و طبیعی این ارتباط تئاتری باشد.

#### مقدمه

روز نهم و دهم مارس ۱۹۹۱ در کارگاه تئاتری شُدْرُن Chaudron واقع در کارتوش ری Vincennes، پیتر بروک با معلمان و هنرمندان مسؤل کلاس های «تئاتر و بیان دراماتیک» دبیرستان های مختلف فرانسه ملاقاتی داشت. هدف از



پیتر بروک  
صدرالدین زاهد

## ملال کار شیطان است

## اولین روز

پیتر بروک: من به تجربه دریافته‌ام چقدر رابطه‌ای را که ما اکنون زندگی می‌کنیم - رابطه بین کسی که صحبت می‌کند و گروهی که به او گوش می‌دهند - مهم است. در انگلستان روزی در دانشگاهی در جریان یک رشته کنفرانس که در واقع مبنای کتاب «فضای خالی» بود، خودم را بر روی سکونی یافتم که حفره‌ای بزرگ در مقابلش بود، و در جایی در ته این حفره بزرگ مستمعینی در تاریکی. صحبت را شروع کرده بودم که احساس کردم هر آنچه می‌گویم، کلماتی که از دهانم خارج می‌شود، کاملاً بی‌فایده‌اند. و چون هر وقت صحبت می‌کنیم، در جایی گوشی شنوا وجود دارد. بیش از پیش خود را ناراحت حس می‌کردم! قادر نبودم کلمات، تصاویر و نحوه بیانی ساده و بی‌پیرایه برای عرضه افکارم پیدا نمایم. در آنجا افرادی را همانند سر کلاس درس مدرسه، یا دانشگاه، در موقعیتی بسیار خشک و عبوس می‌دیدم که یک نفر، یک مافوق - برای اینکه در بالا قرار گرفته است - در مقابله با آن‌هاست؛ آدمیانی مفعول، بی‌چاره، بی‌آنکه بدانند دچار ملال‌اند و

با وجود این گوش می‌دهند.

خوشبختانه جرئت آن را یافتم که تقاضای وقفه‌ای در جلسه بنمایم و از مسوولین امر بخواهم که سالن دیگری پیدا کنند. همه در جست و جوی سالنی جدید در دانشگاه به راه افتادند و بالاخره سالنی کوچک، تنگ، و نه خیلی راحت پیدا نمودند که ما را در ارتباطی جمع و جور و فشرده قرار می‌داد. هنگامی که در این مکان جدید دوباره به سخن درآمدم، بلافاصله متوجه تغییری در خودم شدم. این تغییر را من به وجود نیاورده بودم. بلکه این تغییر به خاطر ارتباط تازه‌ای بود که با مخاطبان خود پیدا کرده بودم. از این لحظه به بعد، نه تنها امکان بیانی، بلکه امکان تبادل بهتر نیز در میان ما به وجود آمد. پرسش‌ها و پاسخ‌ها بسیار طبیعی‌تر و بی‌پیرایه‌تر شد.

در این لحظه من یکی از بزرگ‌ترین دروس زندگی خود را درباره فضای تئاتری گرفتم. این تجربه بعدها به تجربیاتی مرتبط شد که ما به همت «مرکز بین‌المللی آفرینش تئاتری» C.I.C.T. که به سال ۱۹۷۰ در پاریس تأسیس شد - انجام دادیم.

ما تجربیات مان را در خارج از تئاتر شروع کردیم. در شروع به مدت سه سال ما صدها اجرا در مکان‌های مختلف داشتیم، به غیر از مکانی که اختصاصاً برای تئاتر ساخته شده بود: در کافه‌ها، در خانه‌های کارگری، دانشجویی و غیره، در خیابان، در ایران، در آفریقا در دهکده‌ها، در آمریکا در میدان‌های عمومی، در میکده‌ها و... ما از این تجربیات بسیار آموختیم، اما تجربه روشن و اساسی بازیگران در آن زمان هم‌اکنون دریافت و ادراک تفاوت عظیمی بود که بازیگر موقع بازی شاهد سر و کله نمایان تماشاگران باشد. بسیاری از این بازیگران افراد سابقه‌داری بودند که در سالن‌های بزرگ مخصوص تئاتر بازی کرده بودند، و برای آن‌ها به عنوان مثال رودرویی مستقیم با تماشاگر آفریقایی، در مکانی که منبع نوری آن تنها نور خورشید است که تماشاگران



و بازیگران به یک نسبت از آن بهره می‌برند، تکانی شدید و عمیق بود. من هنوز حرف بروس مایرز Bruce Myers (بازیگر سرشناس گروه بروک که سابقه بیش از سی سال همکاری با بروک را دارد. م) را به یاد دارم که می‌گفت: «من ده سال از زندگی خود را به عنوان هنرپیشه حرفه‌ای روی صحنه تئاتر بازی کرده‌ام، بدون آنکه هرگز آدم‌ها را دیده باشم، آدم‌هایی که هر آنچه من روی صحنه انجام می‌دهم برای آنهاست. و به ناگهان آن‌ها را می‌بینم. اگر یک سال قبل این کار را از من می‌خواستند دچار وحشت می‌شدم، خودم را لخت احساس می‌کردم، احساس می‌کردم از هرگونه سلاح دفاعی محروم، سلاح دفاعی تمرکز روی کارم، و روی دیگر همکارانم در صحنه. شاید می‌گفتم: «وحشتناکه، اونا رو ببینم، آدمارو، تماشاچی هارو». و ناگهان، او دریافته بود که نه، درست برعکس، دیدن تماشاگران برای او کاملاً معنا و مفهوم بازیگری را برای او و دیگران تغییر داده بود.

اما ما بعداً به این مسئله برخوردیم گشت. حالا بهتر است از آغاز کار بگوئیم!

### برگردان عنوان کتاب

قبل از هر چیز من از اینکه شما در اینجا بر سر یک کتاب «فضای خالی» گرد هم آمده‌اید بی‌نهایت سرورم. هر آنچه من در این کتاب سعی در بیان آن کرده‌ام در عنوان آن نهفته است. اگر قرار است ما توافقی روی معنای پایه‌ای این کتاب داشته باشیم، قبل از هر چیز لازم است بر روی آنچه که عنوان کتاب در ما برمی‌انگیزد، توافقی داشته باشیم. بدین معنی که: برای خلق چیزی با ارزش در مرحله نخست باید فضایی خالی ایجاد کرد. یک فضای خالی اجازه می‌دهد اتفاق یا حادثه‌ای جدید امکان تولد و زندگی بیابد. اگر شما نگاهی دقیق به قلمرو هنر نمایش بیفکنید، هر آنچه که به محتوای کار، به احساس و ادراک و فهم آن، به نحوه

بیانی آن، به کلام، به موسیقی، به حرکات، به مسایل ارتباطی، به اثر و نتیجه آن، به یادی که از آن در خاطره‌مان می‌نشیند، و غیره... مربوط می‌شود... همه اینها نمی‌تواند در زندگی بیاید مگر آنکه این امکان تجربی تازه و جدید همراه آن‌ها به وجود آید. بنابراین هیچ تجربه تازه و جدیدی نمی‌تواند امکان، تولد و زندگی بیابد مگر اینکه از قبل فضایی لخت، بکر، خالص برای استقبال از آن مهیا کرد.

چند کلمه‌ای درباره عنوان کتاب... من چند سالی قبل از انتشار کتاب یک رشته سخنرانی داشتم با همین عنوان در دانشگاه‌های مختلف انگلستان. وقتی کار کتاب به پایان رسید، به ناشر کتاب عنوان‌های مختلفی را پیشنهاد کردم. چند ماهی من و ناشر در این باره نامه‌نگاری می‌کردیم. روزی از روزها، بعد از آنکه من برای او سلسله‌ای از عناوین پیچیده، عجیب و غریب، شاعرانه را فرستاده بودم، یادداشت کوتاه بسیاری مؤدبانه‌ای - ناشران انگلیسی به هیچ وجه آدم‌هایی نیستند که در این امور دخالت کنند - دریافت کردم حاکی از اینکه: «چرا شما کتابتان را با همان عنوان سخنرانی‌هایتان «فضای خالی» منتشر نمی‌کنید؟» برایم بسیار عجیب و غریب بود. هرگز به این موضوع فکر نکرده بودم. این مطلب، به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهد که ما با چه سهل‌انگاری و سهولتی این فضای خالی را با هر آنچه که می‌خواهیم آکنده می‌سازیم.

کتابت بسیاری اولیسن بار تحت عنوان The empty space در انگلستان منتشر شد. وقتی که انتشارات Sevil در فرانسه تصمیم به انتشار آن به زبان فرانسه گرفت، مسئله ترجمه آن پیش آمد. ناشر مترجمی خوش برخورد را که شور و شوق زیادی هم برای این کار داشت به من معرفی کرد که من در همان اولین جلسه ملاقات با او فهمیدم که داستان‌نویس است. او داستانی نوشته بود که به نظرم می‌آید، Sevil از انتشار آن ابا داشت، و ناشر برای جبران مافات ترجمه

کتاب مرا به او محول کرده بود. ضمن صحبت متوجه شدم که کلمه‌ای انگلیسی نمی‌داند. اظهار داشت: «ایرادی ندارد، کلمه به کلمه آن را ترجمه خواهم کرد.» از او پرسیدم: «ولی تئاتر، شما به تئاتر علاقه دارید؟»، «نه، هیچ وقت به تئاتر نمی‌روم. از تئاتر چیزی سر در نمی‌آورم... ولی غرق شدن در زمینه‌ای که هیچ سررشته‌ای از آن نداریم، نه زبانش، نه اطلاعاتش و نه ارجاعاتش... فوق‌العاده است... خارق‌العاده است!» شش ماه بعد ترجمه مربوطه به دستم رسید. به خودم گفتم: «جل‌الخالق، این آقا همچون فضایی خالی بود.» نتیجه، فاجعه‌ای بیش نبود! او بر حسب احترام و به خاطر شوق و ذوق در زمینه‌ای که کوچک‌ترین اطلاعی از آن نداشت، تمام آنچه را که در زبان انگلیسی - به خاطر گونه‌گونی واژه‌های زبانی - اندیشه و پیشنهادی بیش نبود، به وحی منزل بدل کرده بود. چرا که در هر پیشنهاد اغلب تأملی در کار است که ضد آن را هم به ذهن متبادر می‌کند. و این آقا با کمال حسن نیت و از سر سرسپردگی به کتاب و مؤلفش تمام این اندیشه و فکر القایی را به آنچنان اصل مسلم و غیر قابل تغییری بدل کرده بود که هر جمله را که می‌خواندم همچون آیینی جای هیچ‌گونه ابهامی در آن وجود نداشت.

### کلمه مناسب و به جا

این ترجمه غیر قابل قبول بود. برای اینکه هدف من تهیه کتابی درباره قواعد و قوانین تئاتر نبود. بلکه می‌خواستم کتابی فراهم آورم که در هر کجا بتواند آن چنان فضایی خالی ایجاد کند که خواننده به دریافت شخصی خویش، به عقیده و اعتقاد فردی خویش بازگردد، که برداشت‌های خویش را به زیر سؤال برده و دگرگون نماید. و از آنجایی که می‌دیدم این خواست من به نوعی درس حکیمانه بدل شده است، ضرورت پیدا کردن مترجمینی دیگر حتمی بود. معذالک ما باز هم با مشکلاتی از این دست روبه‌رو شدیم. در میان شما

کسانی که به زبان انگلیسی آشنایی دارند خوب می‌دانند که برگردان زبان انگلیسی به فرانسه تا چه اندازه مشکل است. در انگلیسی ما همیشه در جست و جوی کلمه و جمله‌ای هستیم که پهلودار بوده و تا آنجا که ممکن است از ابهام برخوردار باشد. کلمه مناسب و به جا در انگلیسی کلمه‌ای است که نامناسب و نابجا باشد. وقتی این کلمه را به زبانی ترجمه می‌کنیم که حسن آن زبان واضح بودن آن، خالص بودن آن، شفافیت و صراحت و روشنی آن زبان است، در زبانی که کلمه مناسب و به جا کلمه‌ای است که دقیقاً همان را می‌گوید که می‌خواهیم بگوئیم، همیشه با مشکل روبه‌رو خواهیم بود. در انگلیسی امکان استفاده از کلماتی که چندان استعمال زیادی در زبان روزمره ندارند و یا حتی امکان استفاده از کلمات عامیانه و ته شهری، وجود دارد. جمله‌ای نگارشی به راحتی می‌تواند با کلام کوچه و بازار پایان گیرد. این باعث می‌شود که جمله زیاد پر طمطراق نشود و پیشنهاد جنبه حکم قطعی غیر قابل تغییر پیدا نکند. برگردان این مسئله به زبانی دیگر و به همین ترتیب بسیار مشکل است.

ما آزمایش‌های متعددی در امر ترجمه کردیم که باز هم در ارتباط با محتوا و مضمون کتاب به تجربه جالبی برخوردیم. یکی از مترجمین به من گفت: «شما به فرانسه نمی‌توانید بگوئید "Espace Vide" «فضای خالی» برای اینکه فضا همیشه خالی است؛ لغت «فضا» یعنی «مکانی، جایی که پر نیست». اگر این مکان پر باشد دیگر فضا و مکان نیست. بنابراین کتاب شما را باید «فضا» نامید و کلمه «خالی» را حذف کرد!» به او می‌گویم «فرمایش شما درست است، اما این به هیچ‌وجه منظور مرا نمی‌رساند و نقض غرض است.» می‌گوید: «پس بنابر این، کتاب شما را باید «خالی» نامید...»

در نتیجه بحثی طولانی با او، بار دیگر معنی مفهومی که در بطن «فضای خالی» نهفته است به ذهنم

متبادر می‌شود: با این چنین بحثی روی تک تک کلمات ما دوباره داشتیم این «فضای خالی» را آکنده می‌نمودیم، «فضای خالی» ای که در واقع معنایی بی‌واسطه، روشن و صریح دارد، که قابل فهم برای همگان می‌باشد. با تجزیه و تحلیل این چنین و مته به خشخاش گذاشتن بیش از حد، و تلاش در پیدا کردن کلمه‌ای بی‌اندازه مناسب و به جا، ما کم‌کم داشتیم معنی اصلی را گم می‌کردیم. در حالی که معنی دم دستمان بود به صورتی ساده و بی‌پیرایه خودش را عرضه می‌کرد. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که همان عنوان «فضای خالی» را نگاه داریم. ورق بزنیم! فصل اول کتاب "Deadly Theatre" مقابل ماست که آن را به نام «تئاتر بورژوا» "Théâtre liouvrgeois" ترجمه کرده‌اند.

### شوم، غیر قابل تحمل، تیره و تار

فصل اول کتاب، هدف بسیار روشنی دارد، و آن سست و متزلزل کردن نوعی از افکار و عقاید است. به نظرم می‌رسید کاری از پیش نمی‌توان برد، مگر اینکه در ابتدا هرگونه افکار و عقاید از پیش ساخته شده را دور ریخت؛ مگر آنکه به شدت و با قدرت تمام آنچه را که در تئاتر فاقد زندگی است به زیر سؤال برد. با دلیل وجودی تئاتر زندگی است. تئاتر بدون این جهش و جوشش زندگی دهنده چه می‌تواند باشد؟ آیا تئاتر فاقد زندگی وجود دارد؟ واقعیت این است که، متأسفانه، چنین تئاتری در همه جا هست. من می‌خواستم عنوانی به این نوع تئاتر بدهم که حالت حمله نداشته باشد، برای اینکه هدف کتاب بیشتر ایجاد فضای حسن تفاهم است تا با خشونت به جنگ چیزی رفتن. در انگلیسی کلمه عامیانه Deadly که کلمه‌ای ادبی هم نیست، وجود دارد. این کلمه چیزی را محکوم می‌کند اما با اغماض و چشم‌پوشی و نه با قاطعیت.

در ابتدا ما این کلمه را با دو کلمه "Morilond" میرا، مردنی و "Mortel" کشنده، مرگ‌آور ترجمه کردیم. اما Deadly در عین حال حاوی دو معنی است، مرده است

و هنوز دست و پا می‌زند، تقریباً نه کاملاً، یک کم، بفهمی نفهمی، نه خوب خوب... ولی در عین حال، بالاخره باید بذیرفت که بوی الرحمانش می‌آید! بالاخره کتاب با ترجمه وحشتناک «تئاتر بورژوا» به جای "Deadly theatre" منتشر شد.

در اینجا باید نکته‌ای را تذکر دهیم؛ که در علم نظری کلمه «بورژوا» می‌تواند صفتی باشد اشارتی که تعیین کننده نوعی تفکر و خلق و خوی است. در این حالت طبیعاً این کلمه می‌تواند معانی حزن‌آور، خشک، سنگین، از واقعیت دور افتاده، پر تحمل، بی‌شور و هیجان و کسل کننده را داشته باشد. اما در سال‌های ۷۰-۱۹۶۸ که این کتاب به چاپ رسید معنایی بسیار سیاسی پیدا کرده بود.

از آن تاریخ به بعد ما دو برگردان دیگر یافتیم که به نظرم بیشتر در ارتباط با موضوع مطرح شده در این قسمت است. اولین معادل آن، کلمه «غیر قابل تحمل» است. در فرانسه به چیزی می‌گوئیم «غیر قابل تحمل» که در عین حال آن را تحمل کرده‌ایم! در این حالت مثل کلمه انگلیسی است، یعنی مطلبی را گفته‌ایم و عکس آن را هم مدنظر داریم. به عنوان مثال شما در تئاتر می‌توانید بغل دستی‌تان را مخاطب قرار داده، و به او بگوئید: «غیر قابل تحمل» است و او هم جواب بده همین‌طور است. «غیر قابل تحمل» است؛ اما با وجود این به تماشا ادامه دهید! کلمه دیگر که هم به کیفیت اشاره دارد و هم کمی مطایبه در آن است و هم به سبکی و سنگینی نمایش اشاره می‌کند، کلمه "Lugubire" شوم، حزن‌انگیز، ماتم‌زا» است. «نمایش چطور بود؟» "Lugulire". اما جواب نشان دهنده آن نیست که ما حاضریم تئاتر را به آتش بکشیم. امروزه روز حتی می‌توانیم این نوع تئاتر را به نام «تئاتر Glaugue»، «تیره و تار» بنامیم! اما چون هیچ‌کدام از این امکانات به ذهن سه مترجم کتاب نیامده بود، آن‌ها به این توافق رسیدند که عنوان بخش اول کتاب را «تئاتر بورژوا» بگذارند.